فرهنگِ سرپیچِ ایران
«جام جم» ، نه « قرآن»

سخن میرفت دوش از « **لوح محفوظ** » نگه کردم ، چو **جام جم** نباشد
هرآنکس کو از « **این**» ، یک جرعه **نوشید** **مراورا کعبه و زمزم نباشد**
عطار

سالها« **دل**»، طلب «**جام جم** » از ما میکرد
« **آنچه خود داشت**»، زبیگانه تمنا میکرد
حافظ

دل، یا« میان انسان» ، جام جمست ، ولی انسان ، آنرافراموش کرده است
و آنچه را در خود هست، از « بیگانگان » ، گدائی میکند

دلی که غیب نمایست وجام جم دارد
زخاتمی که دمی گم شود چه غم دارد **حافظ**

درفرهنگ ایران
جام جم ، نیروی زاینده بینش، در هرانسانی بود

جم = بُن هر انسانیست

سیمرغ را میتوانند بکُشند و و پاره پاره کنند وفروشکنند و برآن چیره شوند و بسوزانند و خاکسترکنند ، ولی **گوهر سیمرغ** ، **رستاخیزهمیشگی**

ازخاکسترش هست . قدرت ، میتواند بشکند و بکُشد و بسوزاند ، ومی پندارد که با شکستن و سوختن و کُشتن ، میتواند نابود سازد ، ولی با «
۱۸۱
سیمرغی که همیشه از خاکسترش » برمیخیزد ، به عجز خود آگاه میشود ، وروزبروز ، سختدلترو خشمناکترونخونخوارترمیگردد . نام دیگرسیمرغ ، «**فرهنگ** » است . سیمرغ، نه تنها، آبی درشکم تیره وتار« **ابر= اهوره**»بود ، بلکه همچنین آبی، در ژرفای تاریک زیرزمین(کاریز) بود، که ناگهان از زیرزمین، سربرمیآورد، و ازشک تاریک زمین ، زائیده میشد ، و این قنات یا کاریز، هنوز هم در ایران ، «فرهنگ» نامیده میشود . این « تصویر فرهنگ » بود که « مفهوم فرهنگ » را مشحص میساخت و محتوای آنرا میساخت . آنچه ازژرفای تاریک خودِ یک ملت یا اجتماع، فرامیجوشد، و ناگهان پس از پیمودن راههای دراز و تاریک زمان که برای تاریخ ، دسترسی نا پذیراست ، از نهان ، سربرمیآورد و تاریخی میشود،« فرهنگ» خوانده میشود ، چون این سیمرغست که در ژرفای مردمان نهفته است، و در نهان (ضمیرناآگاه) میجوشد . در هرانسانی، این سیمرغ ، این آب روان هست که از گوهر خود او میجوشد، و **در مورد« فرد انسان » ، سیمرغ** ،« **دین » نامیده میشود** .« دین» ، در فرهنگ ایران ، آن معنارا ندارد که ادیان ابراهیمی و الهیات زرتشتی ،در اذهان ما جا انداخته اند . **« دین » به مفهومی که امروزه بکار برده میشود ، یک مفهوم ساختگی و تحریفی بعدیست** که برضد مفهوم اصیل آنست . هزاره هاست که مفهوم « دین » از فرهنگ اصیلِ ایران ، برضد این معنای جعلی « دین» ، برخاسته است . دین فرهنگی مردمی ، برضد « دین رسولی و واسطه ای » جعلی ، قیام میکند .« دین» ، شریعت و آموزه ای نیست که الاهی از فراسو، بتوسط واسطه ای، به ما تحمیل کرده است ، بلکه ، فرهنگیست که در ژرفای تاریک خودِ انسان، بی دخالت هیچ واسطه ای ، آهسته آهسته میجوشد ، که باید راه آنرا به بیرون، گشود. دین در اینجا ، فرهنگست ، وبیان اصالت انسانست ، ولی وقتی رسولی و مظهری و واسطه ای شد ، ساختگی و جعلی، و برعکس ادعایش ، برضد طبیعت و فطرت و اصالت انسانست .

« دین= دی = دیو= دایه » در فرهنگ ایران ، نام خود همین خداست که ما امروزه بنام سیمرغ میشناسیم . و سیمرغ نامیده میشده است ، چون مرغ ، ازسوئی نماد « مهر مادری »، و از سوی دیگر، به علت بال

۱۸۲

هایش ، نماد « باد » است ، و باد ، جانان(اصل کل جانها) ، و مهرمیان همه جانهاست . دین ،در فرهنگ ایران ، پدیده ای کتابی و آموزه ای و پیامی و شریعتی نیست ، بلکه « تخم خداست که در انسان ، کاشته شده است » . اینست که **« عمل انسان »** ، **پیآیند این« فرهنگ جوشان درژرفای یک اجتماع و ملت» است** ، **نه « پیآیند امر ونهی ها از یک الاه مقتدر، نه پیایند یک شریعت »** . با یک مشت امرونهی ، و یا باالقای یک مشت هدف و مقصد ،با وعظ و ارشاد و نصیحت ، با برانگیختن سائقه سودخواهی ، نمیتوان اعمال انسانها را دربُنش ، تغییر داد . . این فرهنگ یک اجتماع و ملتست که در پایان ، زایشگاه « اعمال و افکارانسانها» است. فرهنگ نیز، در« تصویری که مردمان یک اجتماع از انسان، کشیده اند» ، عبارت بندی میگردد . **اندیشه و گفتار و کرداریک ملت ، در فرهنگشان ، در تصویری که در فرهنگشان از انسان کشیده شده است ، فرامیروید ، نه از امر ونهی ، نه از شریعت و آموزه دینی ، و نه از» خواستهائی که ریشه درآن فرهنگ ندارند »**. این بود که مردمان درایران ، سده ها ، غیرازآن عمل میکردند که موبدان بنام اهورامزدا، از ایرانیان میخواستند . اینست که مردمان ایران ، بیش از یک هزاره است که غیر از شریعت اسلام، رفتارمیکنند، که تکلیف آنها ساخته اند، و بافشار امرو نهی و احتساب و شکنجه و تعزیر به آنها، وعظ و تدریس و تحمیل میکنند . فرهنگ جوشان در تاریکی درونشان ، برضد آن خواست اهورامزدای موبدان، و این امرونهی الله ، خاموش و ساکت ، سرکشی میکنند .

درانـدرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و، او درفغان ودرغوغاست حافظ

یکی از پیکر یابیهای این فرهنگ سرکش ایران ، همان « جام جم » است . شمشیر اسلام ، نمیتواند« آب لطیفِ فرهنگ ایران» را ببرد، و از میان دوشقه کند . آب ، بریدنی نیست . آب یا « آوه » ، اصل آمیزش و مهر و عبارت ناپذیر (سفت و سخت ناشدنی) بوده است و خواهد بود.

همین آب جوشان از فرهنگ ایرانست که در عمل و اندیشه و گفتار هر ایرانی ، برضد همه تحریفات ، روانست . این آب ، از درزها و روزنه های ناپیدا ، درفهمِ هرآیه و امر ونهی از قرآن ، سربرمیآورد، و بقول

حافظ ، دریک چشم برهم زدن از « صمدِ سترون » ، « صنم زیبا» زائیده میشود . این گلاویزی و تنش و کشمکش فرهنگ ایران، با شریعت اسلام ، تاریخ هزارو پانصد ساله اسلام را تشکیل میدهد . در هرعمل و گفته و اندیشه ما ، خاموش و بی سروصدا ، فرهنگ ایران ، برضد اسلام در تکاپواست، و ازآن سرکشی میکند،و آنرا میپوساند، و بدون سرو صدا ، آنرا میشکند . بنام « راستین کردن اسلام » ، اسلام ناب محمدی را ، اسلام دروغین میسازد . همه چنبشهای عرفانی در گذشته ، و همه اسلامهای راستین امروزه ، پیآیند این گلاویزی هستند . مسئله ، مسئله جوشیدن آب روانِ فرهنگ ایران ، از روزنه های ناپیدا و بسیار تنگ اسلامست . **زندگی بر پایه« تزویر و ریا کاری» در ایران ، استوار برهمین تنش میان فرهنگ ایران و شریعت اسلامست** .در زیر پوشهِ نازک آگاهبودِ اسلامی ، آتشفشان فرهنگ ایران درجوش و خروش است . عمل و اندیشهِ هر ایرانی ، پیآیند سرچشمه فرهنگ ایرانست که از شریعت اسلام ، بازداشته و سرکوبی میشود، تا مغلوبِ امر ونهی« الله»، ساخته شود . **هرعملی و اندیشه ای در ایران** ، **سقط جنین از انسان است** . گوهر انسان در فرهنگ ایران ، ایهمانی باهیچ شریعتی ندارد ، بلکه« فرهنگِ زاده از ژرفای تاریک خودش» هست .

گوهر انسان ، **فرهنگست** . این واژه daena در اصل ، مرکب از دوبخش na +dae است .وازخود همین واژه « دین = دئنا » میتوان همان گوهرجوشنده فرهنگ را از ژرفای انسان بازشناخت . پسوند « نا » در « دئنا » ، همان « نای » است که در گذشته ازآن ، هم پیاله وهم پنگان (فنجان) وهم « جام » وهم پیمانه (پاده + مان)و هم هاون میساختند، چون نی ها (خیزران + بامبوس) با قُطرهای گوناگون هستند . پیشوند **<u>دین = دائنا</u>** ، **«دا»** ، دارای معانی فروان بوده است، که همه این معانی، هنوزنیز در کردی زنده باقی مانده است . این همان واژه است که پیشوند دایه و دیو و دیم فارسی ، و دیا (مادر+ منظره) و دیای (نگاه کردن) و دیار(پدیدارو سیما) و ... کردی ، و دایتی در انگلیسی

، و ِدیو dieu در فرانسه است . از جمله « دا »، به معنای « شیردادن و شیر دوشیدن و شیر بخشیدن است . چنانکه در کردی دادوش ، به معنای شیر دوش است . « دا» ، هم به معنای **بخشیدن + مادر + وهم نو و**

تازه است . داکردن ، **آغاز باریدن** است . این پیدایش آب ، چه از ابر، چه از قنات (فرهنگ) ، چه ازمادر(پستان = اصل افشاننده) ، بیان « نوآوری و نو آفرینی بود . از این رو ، « دائینان » به معنای ابداع کردن و فروهشتن است . داهاتن و داهانین، به معنای نو آوری و اختراع است . دای ، به معنای مادر است و« دایه ن» ، به معنای شیردهنده است . بدینسان ، دهنده شیر ، آفریننده و نوآور و مبدع شمرده میشد . به این علت ، **دایتی ، معنای خدای آفریننده را گرفت**. از جمله « دا »، به معنای اندیشیدن بود (دائه نیم = چنین فکر میکنم) ، چون شیر مادر و شیره چیزها (اشه)، هنگامی در انسان (که تخم شمرده میشود) جذب میشد ، « خرد» درانسان ، پیدایش می یافت . به همین علت **«مزدا»** که دارای پسوند « دا » است ، به معنای « ماه اندیشنده= ماه شیردهنده = ماه بارنده » است ، چون ماه بنا بر بندهش ، ابرومند (دارای آب) و سرچشمه آبست . این بود که ماه ، چشم آسمان بود ، چون بینا بود و میاندیشید و نام ماه در هزوارش (یوکر)، بینا است. مغز انسان ، دراصل « مزگا » بوده است، که به معنای « زهدان ماه» است .پس بنا براین دین = دائنا ، به معنای « نای شیر افشان ، نای لبریز از شیره ، نای شیر بخشنده »، یعنی دایه است . از مغز ، اندیشه ها مانند آب از نای ، روانست و اندیشه درآن ، میجوشد و میزهد . « نای» ، در فرهنگ ایران ، دراثر اینهمانی که با اصل مادینگی داشت (کانیا = هم زن است وهم نی) ، معنای انتزاعی و کلی « اصل آفرینندگی و زایندگی » داشت . با همین اینهمانی ، هم جوشیدن شیره از نی ، و هم نواختن نی (موسیقی) با زائیدن و آفریدن برابر نهاده شد . روند آفرینش ، روند فرهنگی (جوشیدن آب از تاریکی) است ، همچنین نواختن موسیقی و جشن (یسنا = یز+ نا = نواختن نای) است. پس **دین (داء ِ + نا)، چشمه افشاننده و زاینده نوآوری و اندیشگی و آفرینندگی، درخود ِ هرانسانی بود** . در همین بررسی خواهیم دید که « جام » و « یان » نیز همین معنی را داشته اند .« جام جم» در هرانسانی ، همان نیروآفریننده و زاینده ضمیر انسان بوده

است که در آغاز « دین » و « یان = یام = جام» خوانده میشده است . **جم** ، یک شاه نبوده است ، بلکه **نخستین انسان روئیده ازتخم ِ عشق خدایان** (بهرام و سیمرغ = بهروج الصنم) بوده است . جام جم ، جام هر

انسانیست . جام ، همان معنای « دین» را داشته است . دین ، همان سرچشمه فردیست که فرهنگ اجتماع و ملت ازآن ، فرامیجوشد . همه معانی که سپس به دین، در ادیان ابراهیمی داده اند ، جعلی و ساختگی و مسخسازی حقیقت بوده است . با تحریف در معنای « دین » ، یک تجربه اصیل انسانی ، به کلی تحریف شده است، و این تحریف ، جای معنای اصیل « دین » را غصب کرده است. اینست که فرهنگ ایران ، برضد همه این ادیان و آموزه ها، که سپس قدرت را ربودند ، سرکشی کرده است و میکند و خواهد کرد . **سرکشی ایرانیان در برابر اسلام و الهیات زرتشتی ، از جمله در همین اصطلاح « جام جم » پیکر می یاب**د. **جام جم ، همان« دین، به معنای اصیلش » هست** . از این رو ، جام جم در برابر قرآن ، به معنای رویاروشدن « دین اصیل » ، رویاروی « دین جعلی و ساختگی » است . جام جم ، خیزش « اصالت انسان » در برابر « اصالت الله » است .

سده هاست که «جام جم» درادبیات ایران و در اذهان مردم ، به تصویری که ساخته و پرداخته خیال ِ شعرای ایرانست ، کاسته شده است، و بدینسان ، تاریخ هزاران ساله پیکار ملت ایران، با موبدان زرتشتی وسپس با اسلام ، برای آزادی انسان و« ارجمندی و اصالت ِ انسان» ، و بینش او، تاریک و فراموش ساخته شده است . جم و جما ، در فرهنگ زنخدائی ایران ، نخستین جفتِ انسان، و بیان « تصویر انسان » و طبعا« نماد فطرت و ایده آل انسان» ، در فرهنگ ایران بوده اند . در الهیات زرتشتی ،« کیومرث» را جانشین جم وجما کرده اند، تا خط بطلان، روی این تصویر انسان بکشند ، و انسان را از اصالت بیندازند . جم ، بُن یا تخم ِ مردم، شمرده میشد . **بُن هرانسانی ، جم است** .پس **جام جم ، تصویر فطرت انسان است** . در فرهنگ ایران ، بُن هرانسانی ، مرکب از پنج بخش بود . بخش یکم ،« تن» بود، که اینهمانی با آرمیتی ، زنخدای زمین داشت . چهاربخش دیگربُن هستی انسان ، که **چهارنیروی ضمیرش** باشند ، همان **چهارپر سیمرغ** یا هما بودند ، و این بخش آسمانی هرانسانی بود .

تو « **مرغ چهارپری** » تا برآسمان پری
تو ازکجا و ره بام و نردبان زکجا

۱۸۶
قاف توئی ، مسکن سیمرغ را   شمع توئی ، جان چو پروانه را
مولوی

به همین علت کوروش در دشت مرغاب فارس ، دارای چهار پراست . سپس چهارمرغ (چهار عقاب + چهارکرکس)، در داستان کیکاوس و شداد (شاد+ دات) جانشین این چهارپر شد . البته سراندیشه چهارپر بودن ، از پروانه آمده بوده است .

یکی از این چهاربخش ،« دین» نامیده میشد . مفهومی که ما امروزه از « دین » داریم ، مارا از درک فرهنگ اصیل ایران باز میدارد . مفهوم ما از دین ، مفهومیست که ادیان ابراهیمی و الهیات زرتشتی از « دین » دارند . « دین» در اوستا ، هنوز نیر معنای « مادینگی بطورکلی » دارد . ولی معانی اصلی دیگرش، هنوز در زبان کردی بخوبی باقی مانده است که عبارتند از **۱- دیدن (بینش) ۲- زائیدن ۳- دیوانه** . در واقع ، دین ، بینشی بود که از گوهر هر انسانی ، زاده و آفریده میشود، و ازآنجا که زائیدن ، متلازم با سور وجشن و شادیست ، اینست که چنین بینشی ،انسان را سرخوش و شاد، و به اصطلاح فرهنگ ایران ،مست و دیوانه میکند . انسان ازبرخورد با خدا ، از خدا ، پُرمیشود . معنای دیوانه ، اینست که انسان ، جا و آشیانه دیو = دی = سیمرغ= خدا میگردد (دیو+ یانه) .

دیوانه دگر سانست او حامله جانست
چشمش چو بجانانست ، حملش نه بدو ماند

پس ، دین ، بینشی بود که از تخمی که سیمرغ آسمانی ، در زهدان آرمیتی (تن) گذاشته بود ، روئیده و شکفته و گسترده میشد . هر بخشی از انسان ، بخشی از خدایان بودند ، که در انسان باهم آمیخته و یگانه شده بودند . **تخم و آب ، اصل روشنی و بینش بودند** . بنا براین، **دین** ، **بینش سیمرغی و کیهانی ، زاده ازژرفترین میانه وجود هر انسانی بود** . « دین » یا اصل مادینگی بینش ، ویژگی همه انسانها، بدون استثناء بود .در مرد وزن ، هردو « دین » ، بخشی از تخم سیمرغ بود که در زهدان تن هرانسانی نهاده شده بود . **این بینش که « دین » باشد** ، **بیان « روند**

زایندگی روشنی از تاریکی وجود انسان » بود ، و الهیات زرتشتی ، برضد این اندیشه بود ، و بینش و روشنی را ، از اصل روشنی میدانست . بینش در الهیات زرتشتی ، زاده و روئیده نمیشود ، چون زادن وروئیدن

، با تاریکی و با جستجو،وکار دارد . وجود هرانسانی، تخمی بود مرکب از آرمیتی و سیمرغ . زمین و آسمان باهم در هر انسانی میآمیختند و یک خایه ، یک تخم ، یک مینو ، یک هسته .. پدید میآوردند . اندیشیدن و بینش ، همیشه پرواز این مرغ چهارپر به آسمان ، نزد خدایان چهارگانه بود، که باز با آنها همپرسی (دیالوگ) میکرد، و با خدایان بزم میگرفت و میآمیخت ، وسپس به تن یا زمین باز میگشت . این یک **تجربه عادی هر انسانی** شمرده میشد . سپس این تجربه بنام « معراج » ، ویژه «پیامبران برگزیده ازیهوه و الله و .. اهورامزدا » گردید . به عبارت دیگر ، راه معراج به بینش ، به همه انسانها، جز به یک نفر ، بسته شد . داستان معراج کیکاوس به آسمان با چهارمرغ ، بیان همین « قدغن سازی معراج انسانها به آسمان » است . حتا شاه نیز نمیتواند به چنین بینشی برسد . در حالیکه در داستان جمشید در شاهنامه بخوبی دیده میشود که او میتواند هرگاه که بخواهد به آسمان پرواز بکند . هنوز راه جمشید به آسمان بینش باز است . این ، زایش بینش کیهانی و خدائی ، مستقیم از خود هر انسانی ، سازگار با الهیات زرتشتی و با دینِ اسلام نبود . از این رو ، **موبدان زرتشتی بجای اصطلاح « دین »** ، **واژه « آینه » گذاردند** . در بندهشن ، بخش چهارم (پاره ۳۴ و ۳۵) ، این بخشی که از فرهنگ زنخدائی ، دین ، نامیده شده بود ، « آینه » نامیده شده است . البته یکی از معانی جام ، آینه است و جام یا آینه از « آبگینه » است ، و آبگینه که مرکب از « آب + کین » است به معنای « آب + دختر» است ، چون کین و کانیا همان دخترو نی است . البته آینه ، که همان معنای « دیدن و بینش » را دارد ، که هنوز در بلوچی « آدینک » نامیده میشود ، از همان ریشه ای ساخته شده، که دین و دیو و دیوانه ودی و دیدار ، ساخته شده اند ، و معربش « عین و عیان » است . **با گذاردن« آینه» بجای « دین»** ، **مفهوم بینش را از « زایش » جدا میساختند** . بدینسان ، اصالت را از بینش انسانی گرفتند. بینش، از« دین انسان» نمیزاید . بینش و روشنی در فرهنگ ایران ، باهم اینهمانی داشتند . آنچه پدیدار یا

روشن میشود ، دیده میشود . این اندیشه ، نشان رویش یا زایش یا تراوش بینش از تاریکی بود . تاریکی ، اصل روشنائی میگردد . **الهیات زرتشتی ، برضد این اصل فرهنگی ایران بود، و ادعا میکرد که روشنی ، فقط از**

۱۸۸

روشنی، پیدایش می یابد . کند همجنس با همجنس ، پرواز. ولی **فرهنگ ایران ، استوار بر« دیالکتیک تاریکی و روشنی» بود** . بینش و اندیشیدن را یک روند زائیدنی (زهدان = پرزانک = فرزانه ، در کردی زان و زانا) و روئیدنی (دانه و دانا) و تراویدنی (چشم و چشمه ، در کردی چم = چشم ، چه م = چشمه) میدانست . به عبارت دیگر ،هم بینش، هم « خود » که با بینش باهم میروید ، پیآیند جستجو و آزمایش است . طبعا **برای رسیدن به بینش ، باید در تاریکیهای تجربیات خود، آواره گشت و درجنین تاریکی ، پرورده شد ، تا خود ، از درون تاریکی، سربرآورد و بشکوفد وبزاید** . انسان ، هنگامی به بینش میرسد که ، خودش نیز برسد و پخته بشود . بینش رسیده و پخته ، در انسان خام و نا پخته ، نیست . افزایش بینش و پختگی و بلوغ انسان ازهم جدا ناپذیر بودند . بینش زایشی را نمیتوان از رُشد خودِ انسان ، جدا ساخت . فرهنگ ایران ، بدینسان اصالت انسان و اصالت معرفت انسان را میشناخت . الهیات زرتشتی، بکلی برضد« زایش بینش از انسان» بود . از این رو واژه « آینه » را که تنها به معنای « دیدن » است ، جانشین « دین » ساخت، که درآن ،« بینش» از« زایش و رویش که با تاریکی کار دارد » جداناپذیر است . از اینگذشته ، در واژه «دین» ، بینش ، از گوهر شادی و خنده و خرّمی، جداناپذیر است، و اینهم برای الهیات زرتشتی ، دردسر فراوان داشت . **بینش برای خرّم ساختن و فرّخ ساختن زندگی در گیتی است** . این خدا،که خرّم و فرّخ نام داشت ، خودش ، گیتی و« زندگی در گیتی» میشد . خرّم ،نه تنها نام ، بلکه گوهرافشانندهِ این خدا بود . **دین ، موسیقی و سرود و جشن بود** . این بود که اصطلاح « دین » ، برآیندهای گوناگونی داشت که با الهیات زرتشتی سازگار نبود .

موبدان زرتشتی ، تنها این تحریف را فقط در مورد واژه « **دین** » نکردند ، بلکه همین کار را با واژه « **همپرسی** » نیز کردند ، و واژه « **دیدار** » را جانشین « همپرسی» ساختند. انسان با اهورامزدا پس ازمرگ، دیدار میکند ،ولی هرگز همپرسی نمیکند ، چون « همپرسی » معنای « آمیختن

باهم را داشت » . همپرسی با اهورامزدا ، آمیختن با اهورامزدا بود . بدینسان موبدان زرتشتی ، اصطلاح « دیالوگ= همپرسی » را، که بنیاد فرهنگ دینی و اجتماعی و سیاسی ایرانست ، از بین برده اند . در متون

۱۸۹

پهلوی ، بجای همپرسی، که« آمیخته شدن خدا بشکل آب یا نوشابه، با انسان(تخم) باشد» ، «دیدار» گذارده میشود . اینها تلاش موبدان زرتشتی ، برای بریدن گوهر انسان از گوهر خدا ، و جداکردن بینش ، از روند زائیدن و روئیدن است، که مستقیما ایجاب اصالت انسان را میکند . همپرسی با خدا که خوشه جانهاست ، به معنای « همپرسی میان انسانهاست ». تا دین ، بیان زائیدن بینش فطری (اسنا خرد) از خود انسان بود ، نیازی به زرتشت، بنام واسطه اهورمزدا با انسانها نداشت ، و طبعا موبدان ، امکان رسیدن به قدرت را نداشتند .

این بود که ،« آینه» ، در الهیات زرتشتی، جانشین « دین » شد که در معنای اصلیش، به کلی در تضاد با مفهوم دین در زرتشتیگری و در ادیان ابراهیمی بویژه در اسلام است . با آمدن اسلام ، پیروان زنخدائی (سیمرغیان ، خرمدینان ،سعیدیها، سنبادیها .....) که نامهای گوناگون دارند ، همین « آینه » ، را ازسر تبدیل به اصطلاح « جام » و « جام جم » کردند ، تا همان اندیشه اصالت انسان و اصالت معرفت انسان را در برابر « الله و قرآن و رسول الله » حفظ کنند . خرمدینان و سیمرغیان و ..... اصطلاح « آینه » را در الهیات زرتشتی بکنار نهادند، و از سر، دین(بینش زائیده از فطرت خود انسان) را همان« جام» یا «جام جم» دانستند . البته جام ، پیشینه بسیار کهنی در مراسم ایرانیان داشته است و هنوز نیز در مراسم زرتشتیان باقیمانده است(جداگانه بررسی میشود) .

دربندهشن(بخش نهم ، پاره)۱۳۶ دیده میشود که ابر، باران خودرا با خُم و پیمانه و جام ، فرو میافشاند .« ..تیشتر به یاری فروهرپرهیزکاران (که الهیات زرتشتی به زور، جانشین ارتا فرورد= سیمرغ میسازد)، و نیز دیگر ایزدان مینوی فرود آید ، **بزرگ جام باران را به دست دارد** که آن را ابر خُنب برای پیمانه خوانند .نخست برآب نهد ، دیگر بگرداند ، سدیگر پُرکند ، بجنباند ، برگیرد ، فراز به اندروای افرازد ، ...... آب را به اندروای آهنجد و بایستاند ، کشور به کشور براند ..... بارد » . یا در بخش هشتم بندهشن (پاره ۶۲) میآید که » تیشتر .... آب را ، به نیروی

باد ، فراز به ابر روان کرد . همکارانی با تیشتر ایستادند ، بهمن و هوم ایزد به راهنمائی ، بُرز ایزد به همکاری ، اردای فروهر (که همان ارتا فرورد= سیمرغ باشد) به **پیمانه گری** » . البته « **دست** » یکی دیگر از

۱۹۰

نامهای سیمرغست . چنانکه در آثارالباقیه میتوان دید اهل فارس ، سه روز« دی = دین » را، « دست» میخواندند . در زند وهومن یسن (درسوم ، پاره ۴) دیده میشود که « اورمزد .... **خرد** هرویسپ آگاه را **بسان آب بردست زرتشت کرد** . اوگفت – اورمزد گفت – فراخور. زرتشت آنرا فرازخورد ، ازآن **خرد** هرویسپ آگاه **به زرتشت اندرآمیخت** .... » . خرد از همه چیز آگاه اهورامزدا ، آبیست که باید نوشید . دستان زرتشت ، همان « جام جمی » هستند که خرد هرویسپ آگاه سیمرغ، درآن ریخته میشود، و با نوشیدن ازآن ، زرتشت ، میتواند آنچه در زمانهای دور روی خواهند داد ، ببیند . درست دست ، که اینهمانی با « دی = دین = سیمرغ » دارد، درشکل « مُشت » ، همان « جام جم » است . از اینرو در پاره بالا از بندهش آمده است که ارتا فرورد « جام باران را به دست دارد » . درواقع سیمرغ که درآغاز، ابر است ، سپس شکل جام را میگیرد و سپس شکل« دست دهنده جام » را میگیرد، و خود را درون جام میریزد، و نوشابه یا « نوشه » میشود .« نوشه» یا جرعه ، همان « خرد از همه چیز آگاه » است . بخوبی دیده میشود که **ارتا فرورد = فروردین که همان سیمرغ گسترده پر است ، پیمانه گیر یا ساقی و یا سقا است** که آب را باجام و پیمانه و خُنب و مشک میافشاند . ارتافرورد یا سیمرغ ، هزاره ها ، تصویر ساقی یا سقا یا آبکش، هزاره ها در فرهنگ ایران بوده است . و این پیشینه در اسلام هم در ادبیات ایران ادامه می یابد .

خاک دهن خشک را رعد بشارت دهد
کابرچومشک سقا، بهر َمطَر میرود
این عشق چو بارانست ما برگ وگیا ای جان
باشد که دمی باران ، بر برگ و گیا کوبد

و اوست که جام می یا نبید، در همه جا میافشاند . « سقا » در اصل یک واژه ایرانی بوده است . چنانکه هنوز درکردی ، معانی اصلیش را حفظ کرده است . سک، به معنای شکم و جنین است . سک و سکا ، هم زهدان

و هم جنین است . به عبارت دیگر، هم سقا است و هم آب . هم آفریننده و هم آفریده هست . سکدار و سکپر ، به معنای حامله و آبستن است . سکزل و سکن بمعمنای شکم گنده است .

۱۹۱

ابر (اهوره = اوره)، پیکر یابی اصل زادن و آفریدن و افشاندن (جوانمردی) بود . اینست که معانی این واژه، در خودزبانِ عربی، بهتر باقی مانده است ، چون فرهنگ زنخدائی ایران ، نفوذ فوق العاده در عربستان پیش از اسلام داشته است . یکی از بهترین گنجینه های واژه های زنخدائی ایران ، لغات عربی هستند . فرهنگ زنخدائی ایران هزاره ها پیش ازپیدایش اسلام ، در عربستان نفوذ کرده بود .
« سقی » در عربی به معنای « ابر بزرگ قطره» (منتهی الارب) است . دومعنای دیگر هم دارد که ۱- گیاه بردی و ۲- خرمابُن باشد (منتهی الارب) هوّیت این« ابر» را بخوبی آشکار میسازد . گیاه بردی، همان « نای » است . سیمرغ، هم با نای (سئنا = سه نای ، نای به) وهم با خرما بُن(بویژه با خوشه خرما)، اینهمانی داده میشده است . از این رو در شعر«درخت آسوریگ » ، درختی که سخن را آغاز میکند، همزمان ، هم نی است و هم خرما . به همین علت ، در نقوش گوناگون ، داریوش با گردونه اش میان دوخرما بُن نشان داده میشود . از همین واژه « سقی »، میتوان دید که هم ابر بزرگ قطره است و هم نی . و در عربی سقاء ، به مشک شیر و آب گفته میشود . مشک ، نماد زهدان بوده است ، که« آبگاه» است . ازاین رو لنبک آبکش (سقا) در داستان بهرام و لنبک که باقیمانده ای از داستان عشق خدای بهرام به سیمرغست ، مشک دارد. لنبک که در داستان بهرام گور میآید ، همین خداست . لنبک که « لن + بغ » باشد به معنای « خدای افشاننده » یعنی خدای جوانمرد است (لاندن، پیشوند لنبک ، به معنای تکان دادن و افشاندن است) . در همان داستان، در آغاز، لنبک ، با بهرام که مهمان اوشده است ، بازی شطرنج میکند، و سپس خوان میافکند و**نخستین ساقی جهانست که جام می ، به عاشق ازلیش بهرام میدهد .**

ببهرام گفت ای گرانمایه مرد بنه مُهره ، یاری کن از بهر خورد
چو نان خورده شد ، میزبان در زمان **بیاورد یک جام می شادمان**
عجب ماند شاه از چنان **جشن** او ازآن **چرب گفتار** و آن **تازه رو**

« تازه روئی » و « چرب گفتاری » با بیگانگان ، بخشی از فرهنگ این خداست . خدای ایران ، با هربیگانه ای تازه رو و چرب گفتاراست و ساقی جام می است که با آن ، مهر به بیگانه میورزد .

۱۹۲

شطرنج ، یکی از نامهای« مردم گیاه» یا «مهرگیاه »، یا بهروج الصنم است که بهروز و صنم باشد، که بهرام و سیمرغست . نام بهرام ، روزبه یا بهروز بوده است . شطرنج بازی ، بیان عشقبازی بهرام و سیمرغ ، نخستین عشق جهان بوده است، که همه جهان و انسان ازآن پدید آمده است . **دراین جشنِ عشقِ ازلی ، نخستین ساقی جهان، سیمرغست که نخستین جام می (نبید) را به بهرام میدهد .**

جام پرکن ساقیا آتش بزن اندر غمان
مست کن جانرا که تا اندررسد درکاروان
ازخم آن می که گر سرپوش برخیزدازآن
بر رودد برچرخ بویش ، مست گردد آسمان
زان میئی که قطره جانبخش دل افروز او
میشود دریای غم ، همچون مزاجش شادمان

ما میدانیم که نام دیگر این خدا ، غمزدای (برهان قاطع ، نام روز هشتم) و خرّم و شاد است . و یک معنای « خُم » ، نفیر است، که نای بزرگ باشد. جام وخم و مشک ونای ، همه ، دراصل معنای مادینگی و زهدان و شکم را داشته اند . چنانکه هنوز نیز در کردی ، جامه دان ، زهدان است . به جام ، جامه هم میگویند (لغت نامه) . این ساقی (سیمرغ =خرّم) است که با نبیدش، غمهارا میزداید، وشادی میآفریند . حتا الهیات زرتشتی ، مجبور بود که ادعا کند که اهورامزدا با آسمان که سیمرغ و « پوست » جهانست ، شادی را آفریده است . در بندهشن بخش دوم (پاره ۱۹) میآید که « او بیاری آسمان ، شادی را آفرید » . یاد این ساقی جهان که بامی ، شادی میافشاند، و به همه انسانها ،« گوهر راستی و صفا » میبخشد ، هیچگاه از یادها نرفت ، و در ادبیات ایران ، جاوید ماند . یکی از نامهای رام ،« باده نوشین » است . **این ساقی ، خدای زیبائی و هنرهارا (موسیقی + شعر+ رقص) در جامها میریزد .**

بسی سرها ربوده چشم ساقی بشمشیری که آن یک قطره آبست
یکی گوید که این از عشق ساقیست یکی گوید که این فعل شرابست

می وساقی چه باشد ؟ نیست جزحق   خداداند که این عشق از چه بابست
مولوی

۱۹۳

این همان ساقیست که حافظ، بخوبی میشناسد ، و چون **اصل زیبائی جهان** است ، لب او را میبوسد ، و چون اصل جوانمردیست ، بینش را از جامش مینوشد .

بیا ساقی آن می که حال آورد   کرامت فزاید ، کمال آورد..
بیا ساقی آن می که عکسش زجام   بکیخسرو وجم فرستد پیام
بده تا بگویم به آواز نی   که جمشید کی بود و کاوس کی..
بده ساقی آن می کزوجام جم   زند لاف بینائی اندر عدم
بیا ساقی آن آتش تابناک   که زرتشت میجویدش زیر خاک...

نه تنها همه ساقی نامه ها ، نیایش این خداست ، بلکه **بخشنده جام نبید ازخم ، در همه میخانه ها و خرابات ، هموست** . نام دیگر این خدا ، « خدر= خیدر » بوده است که که معربش « خضر » شده است . کردها جشنی در شانزدهم اسفند بنام « **خدرلیاس** » میگیرند که، همین سیمرغ یا خرّم است . چون روز شانزدهم که روز مهراست (روز پانزدهم هرماهی **دی به مهر** است ، یعنی دی = دین = مهر ، چون روز مهر، تکرار همان روز دی = دین بوده است) ، ازآن ِ سیمرغست و سیمرغ ، خدای اصلی مهر بوده است ، نه میتراس که موبدان زرتشتی به غلط مشهور ساخته اند .« **خدر لیاس» ، به معنای « خضر رقصنده و بازیگر » است** .« له هیستن =لیزتن» به معنای رقص و بازی کردن است . در واقع از صفت سیمرغ که « لیاس » باشد ، شخص جداگانه دیگری ساخته اند ، و « خدر لیاس » ، دوشخص جدا ازهم ِ خضر و الیاس شده است . **خدر لیاس ، همان ابر تاریک و سیاه رقصنده و بازیگردر آسمان است که هر جا گام بنهد آنجارا سبز میکند و تازه روئی و خنده میآورد** . خدر، همان واژه خیدر= خیذر است که یکی از نامهای ایرانیست . نام افشین که بابک را ناجوانمردانه دستگیر و تحویل معتصم خلیفه عباسی داد، تا اورا به وضع بسیار فجیعی بکشد ،« خیذر پسر کاوس » بود . خیدر، که سپس خضر شده است ، مرکب از دوبخش است ۱- خی ۲- در . خی ، مشک یا

چرم و آوند پوستی برای حمل آبست (ناظم الاطباء) ، که سپس تبدیل به واژه « خیک » شده است .

می خورم تا چو نار بشکافم   می خورم تا چو خی ، برآماسم
(ابوشکوربلخی)

درعربی ، رد پای این واژه بخوبی باقیمانده است . چون « خُدری » به معنای ابر سیاه (سیمرغ) است و خدر« شب تاریک » است و همچنین به معنای باران وابراست (منتهی الارب + متن اللغه) . هم شب تاریک هم ابرسیاه ، سیمرغند.

بحش دوم« خیدر» ، واژه « در» باشد ،که همان پیشوند « دروای = اندروای » است که نام هوا و ابر نیز هست (در پاره ای از بندهشن که دربالا آورده شده به همین معنا بکار برده شده است) . ولی در= اندر ، در هزوارش(یونکر) به معنای دین یعنی زهدان است . پس « خیدر » به معنای « خیک و مشک سیمرغ » است که همان دی و دین میباشد . ولی این نام خیدر= حیذر= خضر ، همزمان با این معنا ، معانی دیگر هم داشته است . که در کردی به شکل « خیدار » باقیمانده است، که به معنای صرعی است . صرع و دیوانگی ، در این روزگاران معنای « پرشدن و انباشته شدن و آماسیدن از خدا (آب = نبید) را داشته است که مفهوم آنرا داشته است که وجود انسان یا ابرتاریک ، آکنده از خدا میشود و شادی و سرخوشی و مستی اورا فرامیگیرد . چنانچه در کردی « خیو » ، به معنای « رب النوع و جن » است که همین سیمرغ باشد .

کی ستاند حکیم فرزانه   داروی صرع را ز دیوانه (سنائی)

جام جم ، همان« دین» و همان « یان » است

درالهیات زرتشتی ، معنای «دین » ، بکلی تغییرکرد

شعری که از یکی از نخستین پیروان زرتشت ، به نخستین سرود گاتا ، افزوده شده است ، درآن ، معنای « دین » بکلی عوض میشود . دین که در فرهنگ ایران ، معنای جام = جامه = یام = یان = یانه ، یعنی ۱- آنه (مادر) و ۲- هانه (چشمه + انگیزه) را داشت ، ناگهان معنای ، وحی را پیدا میکند . در پارسی باستان، هنوز میتوان دید که یانه yaane ،

معنای هدیه و تحفه و بخشش را دارد که همان « افشاندن » باشد . خدا که ابرسیاه است (آبستن است)، در بارید ن خود را میزاید ، به عبارت دیگر خود را با جام (یام = یان) در هرانسانی میافشاند . زائیدن ، افشاندن ، یا به عبارت دیگر ، نخستین کار جوانمردیست . خدا ، «هستی

۱۹۵

و گوهرخود را» ، در رادی ، به جهان هستی ، و به انسان ، هدیه میکند . نه آنکه چیزی را که جدا از خودش هست ، هدیه بدهد . از اینرو ، خدا در آفرینش ، مانند خالق ، حاکم برآفریده خود میشود . آفریده او ، مخلوق او نیست . خود واژه هدیه و هدی ، از نام خود این خدا که هادو = ادو باشد ، پدید آمده است . سیمرغ = ادو(ادوکنشت = نخستین ماه سال) = هادو(هادخت نسک) ، هدیه است . خدا (ابر= اهوره) در انسان، « جام » میشود که گوهر خود را درآن فرو میپاشد . نبید خدا درجام (یام = یان) ، در« دین انسان» فروریخته میشود .

عقل من دیوانه ، جانم مست شد تا چشیدم جرعه ای از جام تو (عطار)

چون درآمد عشق و جانرا مست کرد

ما بمستی ، جام جم برداشتیم (عطار)

اینست که **ویژگی دین** ، **دیوانه شدن** ، **یا لبریزشدن جام انسان** ، **از ابربارنده خداست** . دین ، جامیست که خدا ، هستی خود را فرو میبارد ، تا انسان آنرا بنوشد ، واز آب خدا ، از خدای آبکی ، بروید و بشکوفد و تازه روو سبز شود . گوهر انسان ، دارای بخشهای دیگر ، جز « دین »هم هست . **دیوانه شدن (دیوانه = دیو + یانه) که لبریزشدن از خدای مایع (باده نوشین = رام = سعد اصغر) است** ، **گوهر دین است** . ولی همین **واژه« جام = یام = یان »** ، **در الهیات زرتشتی** ، **معنای « وحی و الهام آسمانی »** را میگیرد . و در عربی ، معنای زشت ساخته آنرا میگیرد . چون واژه « **هذیان** » ، چیزی جز « هوز+ یان = اوز+ یان » نیست، که نوایِ نای به = سیمرغ باشد، و معنای چرند و پرند و یا پرت و پلا دارد . ازیکسو، آنکه دیوانه (لبریزاز خداست) است ، دارنده وحی خدائی خوانده میشد، و ازسوی دیگر، آنکه مست از خداست ، چرت و پرت و پرت و پلا میگوید . اینها ، دورویِ یک سکه هستند . ولی **آنچه در بررسی « یان »** ، **نادیده گرفته میشود آنست که آنچه « وحی خدا » مینامند، بخشش و هدیه خودِ «خرد خداست »** ، **نه « تعلیم معلوماتی از**

خدا، بنام معلم و استاد و پروفسور » . این نکته ظریف را باید در پیش چشم داشت که در همان داستان زند وهومن یسن ، اهورامزدا ، به زرتشت ، درس یاد نمیدهد ، امر و نهی به او تلقین نمیکند که به انسانها فراتر بدهد ، بلکه« خرد خود» را بسان آب، در مشت او = درجام او

میریزد تا زرتشت آنرا بنوشد .« دین» این جامیست که خرد خدا، بشکل آب ، ازآن نوشیدنیست . ولی موبدان زرتشتی ، میکوشند که این تجربه را از اصالت انسانیش ، دور سازند . چنانکه یادآوری شد ،سرآغاز بند یک از بخش اهنود گاتا ، سرودیست که یکی از شاگردان زرتشت ، سروده است . « **یانیم منو   یانیم وچو   یانیم شیوتنیم اش ئونو زرتوشترهه »**. این شعر، بدین معناست که اندیشه (منیدن) و گفتار و « عمل شیدائی ِ » زرتشت ، **یانی** هستند . عمل شیدائی ، عملیست همانند سیاوش و ایرج و سیامک . این واژه ، بطور معمول از همه ، به معنای« کردار»، ترجمه میشود ،که نارسا و نابساست ، چون این واژه، **«کرداریست برپایه خودافشانی که در داستانهای سیاوش و ایرج و سیامک رویداده ، چشمگیر و مشخص میگردد»** . واژه « یانیم » یا « یان » ، معمولا به وحی و الهام ترجمه میگردد . ولی در اصل یان = یانیم ، به معنای آنست که اندیشه و گفتار و کرداریست که از گوهرو بُن انسان(دین = جام = یام = یان) ، زائیده شده است . ودر حقیقت « یان » که اصطلاحی مهمی در صوفیه نیزهست ، همان واژه « جام » است . در هزوارش می بینیم که جام همان «یام» است ، و اگر در معانی موجود « یام » دقت شود ، دیده میشود که همان معنای جام را دارد . چون « یام » در کاپیسا (افغانستان) به معنای ظرف سفالین بزرگ است که در آن شراب و سرکه صاف میکنند . همین واژه در ترکی، به شکل « یانع » در آمده است که طاس چوبین میباشد که درآن شراب خورند . البته چوبین، بدان علت است که یام دراصل، مانند جام از نی ساخته میشده است . همچنین یانع به معنای « طاسی است که از شاخ کرگدن سازند » . اساسا کرگدن به علت شاخی که روی بینی دارد ،« ریما» خوانده میشود که دراصل به معنای « نی= شاخ =سرو» بوده است . نام دیگر خرّم که سیمرغ باشد ، ریم بوده است که نای باشد، و در آثارالباقیه میتوان دید

که سغدیان و خوارزمیان ، این روز را ریم ژدا مینامیده اند **. جام جم** ، **یا« یان» ، همگوهری انسان وخدا یا بُن کیهان را مینموده است .**

ساقی ار باده از این دست به جام اندازد
عارفان را همه درشرب مدام اندازد
حافظ